

# امروز اسطوره به جای ما فکر می کند!

گفتگو با جلال ستاری درباره اسطوره در ادبیات ما  
محسن بوالحسنی

اسطوره به ما حکم می کند ولی طرز اندیشیدن را به ما یاد نمی دهد. ایدئولوژی هم استدلال نمی کند. اسطوره و ایدئولوژی برای ما می اندیشند از این بابت امروزه ایدئولوژی ها جای اسطوره را برای ما می گیرند.

اسطوره و ایدئولوژی هر دو در واقع نوعی از قدرت هستند که می توانند بر ذهن انسان تأثیر بگذارند. اسطوره با استفاده از نمادها و داستانها، مفاهیم عمیق را به شکلی ساده و قابل درک ارائه می دهد. ایدئولوژی نیز با استفاده از تئوریها و سیستمهای فکری، دیدگاهی از جهان را ارائه می دهد. هر دو می توانند به شکل مثبت یا منفی بر جامعه تأثیر بگذارند. اسطوره می تواند به شکل یک منبع الهام و انگیزه عمل کند، در حالی که ایدئولوژی می تواند به شکل یک ابزار برای کنترل و سرکشی عمل کند. در نهایت، هر دو در شکل دادن به فرهنگ و هویت یک جامعه نقش مهمی ایفا می کنند.

• سوال می خواهم بپرسم که ما وقتی از اسطوره حرف می زنیم آن هم در هم مسیری و هم بطنی با ادبیات، از چه حرف می زنیم؟ خصوصا اسطوره هایی که در ادبیات و یا با ادبیات شکل می گیرند.

سوال به جایی است. به عقیده ی من برای پاسخ به سوال شما اول باید تعریفی از اسطوره داشته باشیم. ادبیات مجرای برای اسطوره است و آینه ای است که اسطوره در آن منعکس و پرداخته می شود. اسطوره در تئاتر، فرهنگ، جامعه و در همه جا گسترده است و تنها یک بستر به نام ادبیات ندارد. حتا برای سفینه ها هم از اسم های اسطوره ای استفاده کرده اند. اما اسطوره چیست؟ اسطوره در آغاز فقط نحوه ی تدبیر جهان برای اهل آن روزگار بشر بوده است. بنابراین اسطوره یک

فکر است. به همین دلیل غالب اساطیری که برای ما مانده و حالا به آنها به عنوان خرافه نگاه می‌کنیم اساطیری هستند که "علت‌پیدایی" را تبیین می‌کنند. یعنی در واقع اسطوره‌های علت‌شناسی هستند. البته اسطوره بیشتر چگونگی را توضیح می‌دهد نه چرایی را. مثلاً می‌گوید چگونه دریاچه پدید آمد ولی نمی‌گوید چرا پدید آمد.

• اینطور به نظر می‌رسد که غالب اسطوره‌هایی که برای ما مانده اند با سیر تفکر و پیشرفت فکر بشر در حوزه‌ی تاریخ و جهان‌شناسی و ... دیگر به خرافه تبدیل شده‌اند.

بله. اما در میان اسطوره‌هایی که غالب آنها اینگونه هستند و همانطور که شما گفتید از بین رفته‌اند اسطوره‌هایی هم وجود دارند که ماندگار شده‌اند. این‌ها اسطوره‌هایی هستند که دنبال راهی برای تفهیم موضوعات و مسائلی که برای ذهن بشر لاینحل بوده‌اند می‌گردند. طرح مسئله در آن اسطوره‌ها به گونه‌ای بوده است که یا هنوز که هنوز است جواب درستی ندارند و یا مورد توجه مردم قرار گرفته‌اند. به همین دلیل در مدرنیته و در ذهن مدرن برای اسطوره‌ها یک معنای رمزگونه قائل هستند. ولی برای یک اسطوره باور بعید است که برای اسطوره رمز قائل بوده باشد. رمزی بودن اسطوره همیشه مربوط به دوران بعدی است. برای دورانی است که ذهن بشر بعدها به آن اندیشیده است. ولی بعید است که در آن روزگار یک اسطوره باور بگوید که این زبان رمزی است برای پیدایش دریاچه.

• آقای ستاری چه اسطوره‌هایی را می‌توانیم از دسته‌ی اولی که ذکر کردیم تفکیک کنیم و بگوییم که این اسطوره‌ها ماندگار هستند؟

این نوع اسطوره‌ها بسیار اندک هستند. مثلاً پرومته. در روزگاری که پرومته به عنوان اسطوره شناخته شد مسلماً مردم هم پرومته را باور داشتند و هم زئوس را و هیچ کدام از این دو را رمز نمی‌دانسته‌اند. بعید است که در آن روزگار اینگونه فکر کرده باشند. بعدها کسانی مانند فروید و مارکس گفتند قیام پرومته که آتش را از زئوس می‌گیرد و به بشر هدیه می‌کند در واقع قیام مردم بر علیه قدرت است. این ماندگار است چرا که تا دنیا دنیا هست مرکز قدرتی وجود دارد که ممکن است مردم علیه آن قیام کنند. یا مثلاً اسطوره آنتیگونه. مسلماً کسی این را در دوره باستان به صورت رمز و راز ندیده است. داستانی بوده است که مردم به آن باور داشته‌اند. هگل می‌گوید اسطوره آنتیگونه دو راه برای آدم گذاشته است اما جواب درستی به آدم نمی‌دهد. هم کرئون حق دارد و هم آنتیگونه. اگر کرئون به عنوان یک دولت مرد جلوی شورش را نگیرد دولت از هم می‌

باشد، پس باید طرفدار قوام دولت باشد. از طرفی هم آنتیگونه می گوید که من طرفدار قانون نانوشته ی قلبم هستم. یعنی من نمی توانم عطوفت خودم را در حق بشر از یاد ببرم. اسطوره جواب درستی درباره ی اینکه کدام حق دارند نمی دهد. بلکه شما را مخیل می گذارد که یکی از این دو را قبول کنید.

**• اسطوره ی امروز چگونه است؟ آیا همان تعریفی که در باستان از اسطوره داشته ایم، امروز هم کاربرد دارد؟ یعنی ما از چه مولفه هایی برای شناخت اسطوره ها می توانیم استفاده کنیم؟**

امروزه اسطوره معنای دیگری پیدا کرده است. هر کس که کار بزرگی انجام دهد می گویند اسطوره شده است. در واقع انجام کاری که کارستان است. از این نمونه ها در روزنامه ها زیاد می بینیم که فلان فوتبالیست یا سیاست مدار اسطوره است. اما در روزگاری که بنده عرض می کنم اینگونه نبوده است. در آن زمان اسطوره پاسخی بوده به اندیشه ای که گریبان گیر بشر بود و پاسخ درستی نداشته است. این ها اسطوره هایی هستند که ماندگار شده اند چون هنوز هم پاسخ درستی پیدا نکرده اند. اما شناخت اینکه این ها اسطوره هستند یا نه کاری بسیار دشوار است. چرا که معمولا اسطوره را با رمز اشتباه می گیرند. رمز در واقع یک بُعد بیشتر ندارد. مثلا صدف همیشه رمز دندان سفید و گل قرمز سمبل عشق است. اما اسطوره رمز در رمز است. یعنی می آید و روی رمزها بازی می کند. مثلا می گویند اگر مار بر صلیب بچرخد و سرش را از بالای صلیب بالا بیاورد سمبل مسیح است. مار مظهر جاودانگی است چون پوست می اندازد. پس ما جاوانگی را از مار می گیریم و به مسیح که هیچ ربطی به مار ندارد می دهیم. در واقع یک رمز پلکانی است. بنابراین دریافت و تشخیص اسطوره کاری بسیار دشوار است. در مقابل انبوه اسطوره ای که در جهان امروز است ما به ندرت می توانیم یک اسطوره ی اصیل پیدا کنیم و شاید هم اصلا نتوانیم. همانطور که عرض کردم امروزه ما می توانیم در جای دیگری غیر از ادبیات هم از اسطوره سراغ بگیریم و آن ایدئولوژی ها هستند که جای اسطوره ها را گرفته اند. ایدئولوژی در جهان امروز کم کم کاری می کند که اسطوره در جهان باستان انجام داده است. اسطوره برای شما توضیح می داد و برای شما می اندیشید. امروزه ایدئولوژی هم همین کار را می کند. ادبیات یک صحنه ی بسیار مهیا و آماده ای است که هم اسطوره بپروراند و هم اسطوره را با خودش جفت و جور کند. از این نوع ادبیات در جهان بسیار می شناسیم مانند "کوهستان جادو" اثر "توماس مان". یعنی آمده اند یک مطلب اسطوره ای را

گرفته اند و طوری آن را پرورانده اند که در ظاهر دیگر از اسطوره در آن نشانی نیست اما در قعر آن همان اسطوره است. یا در "گیل گمش" درد جاودانگی و رفتن به دنبال گیاه جاوانگی رمز نیست، اسطوره است. چون آن گیاه را مار می خورد و صاحب جاودانگی می شود. زیر بنای "خانه ادریسی ها"ی غزاله علیزاده هم کیمیاگری است. وقتی من این نکته را در جایی نوشتم، خانم علیزاده با من تماس گرفتند و گفتند که چطور به این موضوع پی بردید؟ من هم گفتم به این دلیل که شما در آن کتاب با رنگ ها بازی می کنید. یعنی کسی که می خواهد جاودانه شود باید کیمیاگری کند و مقصودم این است که همان درد جاودانگی که در گیل گمش است را می توان در خانه ی ادریسی ها هم پیدا کرد. در "شبهای تهران" هم دختری اساطیری وجود دارد که یک زن اثری است که همیشه آدم را اغوا می کند. "گاو خونی" مدرس صادقی هم از این دست می باشد. به طور خلاصه نمونه هایی از این اسطوره سازی ها داریم. یعنی نمونه هایی که نویسنده با فن خودش کار را بسازد اما به عقیده ی من بسیار اندک است. ما خیلی راحت می خواهیم یک کار را اسطوره ای کنیم. ما از طرز بیان عاجز هستیم. باید بتوان شیوه ی کار را با فن بیان پیوند داد. امروزه ما نمی توانیم سیاوش دیگری بسازیم. علت اینکه سیاوش اسطوره شده این است که در آن قصه چفت و بست و وجود دارد که اگر از آن غافل باشیم پرسوناژ اسطوره ای ماندگار نمی شود. سیاوش اسطوره ی پاکی به خاک خفته می شود. کسی که به خاطر حسد یک زن و بدنامی پدر زندگی اش را به باد می دهد. شهرزاد قصه گو هم برای ما یک چهره ی اسطوره ای است. شهرزاد کارش را بر قدرت و جادوی بیان مبتنی می کند و خواهرانش را نجات می دهد. شهرزاد با سحر کلام زن ها را از دم تیغ شاه نجات می دهد و او را هم آدم می کند. این کاری است که اسطوره انجام می دهد. زیرا امری است که در تصور نمی گنجد اما ما می گویم شده است چون می خواهیم که بشود.

• آقای ستاری علت اینکه می گوئید نمی شود سیاوش دیگری ساخت چه می تواند باشد؟ چرا ما در خلق اسطوره های دیگر گونه عاجز هستیم و نمی توانیم قرائت دیگرگونه و متفاوتی از اسطوره ها داشته باشیم یا حداقل کمتر توانسته ایم در ادبیاتمان به این مسئله برسیم؟

ادبیات با اسطوره پیوند دارد اما علت اینکه ما موفق نمی شویم این است که پیام اسطوره را خوب درک نمی کنیم. باید پیام اندیشه ی اساطیر را دریابیم تا یک هنرمند بیاید و آن را بسازد. البته بعضی ها مشغول این کارها هستند. مثلا آقای "محمد محمدعلی" از اسطوره

های ما روایت های دیگری می سازد. این مقدمه کار است. فرانسوی ها می گویند ناپلئون برای ما اسطوره است و آن را پرومته می دانند. یعنی با وجود اینکه آن همه آدم کشته و آن همه شکست خورده، باز هم برای فرانسوی ها یک اسطوره است. چون یک تنه با اروپا جنگید و فقط عظمت و بزرگی فرانسه را می خواست. هنوز هم که هنوز است کتاب هایی در رابطه با جزیی ناشناخته از زندگی ناپلئون منتشر می شود. ما باید کار دیگری کنیم و آن کار این است که اندیشه اسطوره را برای مردم روشن کنیم. متاسفانه در ایران خود اسطوره آنقدر جاذبه داشته است که سعی برای شکستن این سد همواره شکست خورده است. سعی ما این بوده است که بگوییم اسطوره این است اما فکر نکنید که اسطوره همه چیز را برای شما حل می کند. ما باید اسطوره ها را تاریخ مند کنیم. یعنی با اوضاع و احوال امروز جهان پیوند دهیم و امروزی کنیم.

**• در ادبیات امروز اسطوره به چه شکل نمایان می شود و یا اصلا اسطوره ها چه جایگاهی در حوزه ی شعر و داستان امروز دارند؟**

همانطور که می دانید اسطوره با کتاب "چشم انداز اسطوره" به طور جدی مطرح شد. در واقع این کتاب باب اسطوره شناسی را باز کرد و اینطور باید گفت که از زمان طرح مسئله اسطوره زمان آنچنان زیادی نمی گذرد. در یک روزگاری صحبت درباره ی اسطوره به نوعی گناه بود. این مدت کوتاهی هم که گذشته است برای شناخت اندیشه اساطیری کافی نبوده است. شناخت اساطیر علم است و حوصله می خواهد. کسی باید از خیلی چیزها مثل تاریخ، فرهنگ، غرب و شرق مطلع باشد و کم کم بگوید که چرا مثلا برای ما اسطوره ی ضحاک مهم است؟ اگر این مطلب را نشکافیم و در اختیار هنرمند خلاق نگذاریم ممکن است گمراه شود. یعنی ممکن است مطلبی را که در یک جای دیگر نقل شده است را به زبان دیگری نقل کند بدون آنکه آن پیام را امروزی یا تاریخ مند کند. ما می خواهیم اگر در ادبیات اسطوره مطرح می شود آن اسطوره تاریخ مند باشد نه اینکه فقط یک اسطوره را نقل کنیم. نقل کردن راه به جایی نخواهد برد. ما می خواهیم ضحاک و فریدون - دوران را بشناسیم. من فکر نمی کنم که بتوانیم با نقل کردن هزار باره ی گیل گمش یا منطق الطیر به همان صورتی که نقل شده اند بگوییم که خلاقیت انجام داده ایم. اگر اسطوره را به نام اسطوره دوباره روایت کنیم راه به جایی نمی برد. بهتر از عطار کسی نمی تواند شیخ صنعان را تعریف کند. ما باید ببینیم که شیخ صنعان امروزی کیست. بنابراین بنده به تاریخ مند شدن اسطوره و پای در جهان امروز داشتن آن

اعتقاد دارم. حسن اسطوره تاویل پذیر بودن آن است. اسطوره های بزرگ جهان دارای یک تفسیر نیستند. و این درست برخلاف رمز و سمبل است که فقط یک تفسیر از آن ها وجود دارد.

### • به نظر شما چقدر در ادبیات ما این کار انجام شده است؟

بسیار اندک! کار شده اما به اندازه ی حوصله و مطالعه ای که این کار می خواهد انجام نشده است.

### • به نظر شما اصلا نیازی هست که ما بیاییم و دوباره روی اسطوره ها کار کنیم و حتا آنها را بازآفرینی کنیم؟ اگر اسطوره ها را حذف کنیم چه خلائى ایجاد می شود؟

یکی از حسن های دیگر اسطوره، ریشه دار بودن آن است. بعضی وقت ها این ریشه آنقدر عمیق است که شما را زودتر به مقصود متصل می کند. به عنوان مثال ژان کلود کاریر تئاتر بسیار زیبایش به نام "کنفرانس پرندگان" از منطق الطیر که یکی از اسطوره های قدرتمند ما است استفاده می کند. بازسازی این قصه کمک می کند که مردم بیشتر آن را درک کنند. ویژگی و حسن اسطوره در ادبیات همین است. پس باید اول بدانیم کاوه آهنگر چگونه آدمی است و چرا به کمک فریدون آمد و بعد قبول نکرد که شاه شود؟ باید این ها را بشکافیم و یکی از این همه تعبیر را انتخاب کنیم. بنا بر این کار بسیار سختی است. من معتقدم در تأثر بیشتر این کار انجام می شود. مثلا وقتی کارهای آقای تهرانی را می خوانیم در تمام کارها یک بعد اسطوره ای وجود دارد. ممکن است خود آقای تهرانی در بند این نبوده باشد که واقعا این کار را انجام دهد، اما تمام این ها دارای یک بعد اساطیری هستند. این برای من نمونه ای است که خیلی جای بحث دارد. در سابق عباس نعلبندیان هم به همین گونه بوده است. در تمام کارهایش یک بعد اسطوره ای در ورای ظاهر قصه وجود دارد. در ظاهر قصه پوچی است ولی دارای ساختی اسطوره ای می باشد. من فکر می کنم که نعلبندیان اگر اسیر یک سری از مسائل نمی شد می توانست یکی از بهترین درام نویس های ما باشد. من امروزه در کارهای تهرانی، دشتی و امیر کوهستانی پر و بال گسترده ای اندیشه ی اسطوره ای را خیلی بهتر می بینم. یعنی اگر از این چند نفر بگذریم ما کسی را نداریم که این کار را انجام دهد. ما از این دست کم می بینیم و علت این است که یا نمی توانند یا نمی خواهند کار کنند. به یک نحوی جلوی این کار بسته است. مثلا آقای تهرانی مدت ها است که کار نمی کند.

• شما علاقه ی زیادی به رمان دارید. در کتاب اسطوره تهران هم نگاهی به یک سری از رمان ها داشته اید. نگاه شما به رمان های جدید چگونه است؟ وقتی به عنوان یک منتقد یا مخاطب حرفه ای ادبیات با رمان های چند سال اخیر مواجه شده اید، آنها را چگونه دیده اید و به آنها پرداخته اید؟

من به عنوان منتقد نگاه نکردم و خودم را در این حد نمی بینم. من فقط از این بابت نگاه کردم که ببینم اسطوره چگونه در آینه ی رمان منعکس می شود. آن هم یک اسطوره، یعنی اسطوره ی شهر. همانطور که عرض کردم. اسطوره فقط مربوط به زمان باستان نیست. اسطوره در همه جا هست. در شهر، در موسیقی و در جاهای دیگر. من می خواهم ببینم این شهری که اینقدر گم و گور است و این شهری که شهر نیست چه نقشی در فرهنگ و ادب ما دارد؟ در واقع هیچ! چون خودش موجودیت ندارد، نتوانسته است انعکاس درستی در ادب معاصر داشته باشد. شهر چه از این بابت که شهری است بی در و پیکر و چه از این بابت که ما اصولاً به خاک و مواد اعتنایی نداریم. فرهنگ صوفیانه آنقدر در ما نفوذ پیدا کرده است که ما به این اعتقاد پیدا کرده ایم که کار جهان جمله هیچ در هیچ است. و هیچ اعتباری برای بدنه، پیکر و وجود شهر قائل نیستیم. من رمان ها را از این جهت خواندم. مدام دنبال گمشده ی خودم بودم و واقعا به عنوان منتقد نخوانده ام. الان که دارم کتاب اسطوره در قاب شعر را می نویسم می خواهم ببینم اسطوره در شعر چگونه تجلی یافته است؟ شعر آقای سپانلو را می خوانم اما به عنوان منتقد آن شعر را نمی خوانم. چون اصلاً به این کار وارد نیستم. من از این بابت می خوانم تا بدانم آقای سپانلو چه کار کرده است. بنابراین دید من، دید یک منتقد ادبی نیست.

### • در کار جوان ترها چگونه است؟

آنها هم به همین صورت است. البته بنده چیز دندان گیری پیدا نکرده ام. اخیراً کتاب کوچکی به نام اینجا تهران است را خواندم. اما نفهمیدم که چرا اینجا تهران است و این شعر برای چه نوشته شده است و مقصود غایی شاعر را نفهمیدم. کم و بیش نگاه کرده ام اما هیچ مطلبی که امروزه بتوانم مثل شب های تهران برای شما مثال بزنم ندیده ام. تنها چیزی که این اواخر خواندم و خیلی مرا جذب کرد نیمه ی غایب آقای سناپور پور بوده است. من به ادبیات و تأثیر امروز اینگونه نگاه کرده ام.

• جناب ستاری زندگی امروزه یک سری اسطوره های جدید پیدا کرده

است. حالا شاید به گفته بارت این اسطوره ها خیلی واقعی نباشند و اصلا تقلبی باشند و زائیده ی زندگی بورژوازی. مثلا خیلی چیزها که شاید جنبه ی اسطوره ای هم نداشته باشند، اسطوره می شوند. مثل اینترنت. به نظر شما از این نظر چه اتفاقی در اسطوره سازی می افتد؟ چقدر قبول دارید که به عنوان مثال اینترنت یا فوتبال در ادبیات ما به صورت اسطوره شکل پیدا می کنند؟

خب اگر اسم این ها را اسطوره سازی امروزی بگذاریم، همانطور که قبلا عرض کردم، هر کار که کارستان شد می شود اسطوره. یعنی امروزه کسی که خرق عادت می کند می شود اسطوره. اما این معنای واقعی اسطوره نیست. این در واقع کاری است که کارستان است.

• یعنی فقط یک جنبه ی اسطوره که همان خرق عادت است را دارند

اسطوره همیشه به امداد جای دیگری وصل است و ما نمی دانیم که آن دقیقا چه چیزی است. ممکن است عشق، خدا و یا برخواسته از جامعه باشد. اسطوره فرهنگی می خواهد. کسی که این کار را می کند باید ماندگار شود. من نمی دانم که یک مسابقه ی فوتبال یا دوچرخه سواری چقدر می تواند برای نسل های بعد ماندگار شود؟ این به معنای اسطوره ای که من به آن اعتقاد دارم نیست. از دید من قیصر اسطوره نیست. چون از بین رفته است. یک زمانی برای مردم اسطوره بود اما امروزه کسی به آن اعتنا نمی کند. پس قهرمان اسطوره یک فرهنگی می خواهد تا ماندگار شود.

• آقای ستاری ایدئولوژی ها چگونه می آیند و جای اسطوره ها را می گیرند؟

اسطوره به ما حکم می کند ولی طرز اندیشیدن را به ما یاد نمی دهد. ایدئولوژی هم استدلال نمی کند. اسطوره و ایدئولوژی برای ما می اندیشند از این بابت امروزه ایدئولوژی ها جای اسطوره را برای ما می گیرند. امروزه کسانی که به ایدئولوژی معتقدند مثل کسانی هستند که یک زمانی به اسطوره ها اعتقاد داشتند. به جای اینکه فکر کنند می گویند همین که اسطوره یا ایدئولوژی می گوید درست است.

• پرداختن به اسطوره ها و بازآفرینی اسطوره ها غیر از اینکه ممکن است لذت خواندن یک متن یا دیدن یک تئاتر را چند برابر کند، چه بار دیگری می تواند داشته باشد؟ برای کسی که چیزی از اسطوره نمی داند و یک کتاب می خواند و یا یک فیلم می بیند، با اینکه چیزی نمی داند اما زوایای پنهان چیزی که برای آن در فیلم یا کتاب



لادری است دلنشین می شود. این قضیه چقدر کمک می کند که یک متن عمق داشته باشد و اسطوره فقط و فقط به رمزگونی آن منجر نشود؟

این قضیه پیوند شما را با فرهنگ تان استوارتر می کند. یعنی اگر شما خو کرده باشید که قصه ی ضحاک و کاوه ی آهنگر را بدانید و یک رمان بیاید و بسیار زیبا به این مسئله پرداخته باشد - البته نه به صورت همان ضحاک که ما می شناسیم، بلکه به عنوان کسی که یادآور ضحاک باشد و کاوه ای که قیام کند - و این کار درست پرداخته شود پیوند شما را با آن فرهنگ استوارتر می کند و باعث پندگیری می شود. شما فکر می کنید چرا ژول ورن اینقدر در فرهنگ فرانسه جا باز کرده است؟ برای اینکه تمام کارهایی که می کند یک جنبه ای از اسطوره ی پنهان دارند. خاصیت رمان اسطوره ای این است که شما خیلی راحت تر با کسی ادای قصه می کنید و بهتر آن را به مقصود می رسانید. البته اگر بتوانید درست از عهده ی آن برآیید. در غیر اینصورت شما را می خوانند و کنار می گذارند. پس اگر از جایی اقتباس کنیم راه به جایی نخواهد برد. اما اگر اسطوره های خودمان را در قالب رمان و درام بگذاریم، هم پیوند را محکم تر و هم معنا را بهتر منتقل می کند. از پیش نمی توان گفت که خوب است یا بد. این کار باید انجام شود. مهم این است که چگونه این کار را به ثمر برسانیم.

نگاه:

جلال ستاری (متولد ۱۳۱۰) بیش از ۵۰ سال است که در عرصه فرهنگ ایران فعال است. کارنامه این زندگی پر بار که امروز وی را در آستانه هشتاد سالگی قرار داده است، بیش از هشتاد کتاب است که به تالیف و ترجمه در حوزه های مورد علاقه و سرچشمه های فکری او تخصص دارد: ادبیات کلاسیک ایران و اندیشه های متفکران اروپایی به ویژه فرانسوی در زمینه های گوناگون و به خصوص اسطوره شناسی، تئاتر، ادبیات و تاریخ. ستاری بخش بزرگی از زندگی و اندیشه خود را وقف ترجمه کرده است و این گویای تمایلی درونی و پر شور به انتقال فرهنگی است. زمانی که در سال های پیش از انقلاب وی برای نخستین بار آثار اندیشمندانی چون باشلار، آرتو، دومزیل و بسیاری دیگر را به فارسی ترجمه می کرد، این نام ها که امروز هنوز چندان شناخته شده نیستند، کاملاً ناشناس بودند. در کنار این امر، ستاری پیش از انقلاب، تاثیر مهمی در سازمان دادن به برنامه ریزی های فرهنگی نهادینه در کشور داشت و پس از آن نیز فعالیت های انتشاراتی اش در زمینه های تخصصی یاد شده دو چندان شد

این گفتگو در ویژه نامه روزنامه شرق برای جلال ستاری در ۵ خرداد ۱۳۹۰ منتشر شده است.

برگرفته از تارنمای [www.iranpress.com](#)